

# قرآن

## کلمه کل نگر و نگاه سیستمیک به جهان

### کندوکاوی در مفهوم قرائت

#### مقدمه:

بیشتر مردم می‌پندارند "قرآن" نام ویژه ای است مختص کتابی که بر پیامبر اسلام (ص) نازل شده است، در حالیکه کلمه "قرآن" مصدر است (نه اسم)، به معنای خواندن! از آنجاییکه ساده ترین وسیله ارتباطی ما با خدا از طریق "خواندن" است، نام این وسیله، قرآن، یعنی خواندن شده است!

البته ممکن بود این ارتباط به جای خواندن، از طریق دیدن (علائم ظاهری یا رؤیای باطنی، در بیداری و خواب)، شنیدن (موسیقی مخصوص یا الهامات مرموز)، رفتن (به اماکن عبادی)، بوئیدن (رایحه های مست و از خود بیخود کننده) و امثالهم باشد. البته همه این راهها ممکن بود و برخی از پیامبران و اولیاء خدا نیز بعضاً از چنان راههایی با خدا ارتباط داشته اند و اصولاً وسائل به سوی خدا محدود نیست، اما به نظر می‌رسد آسان ترین و مهمترین آنها خواندن باشد.

اتفاقاً در خود قرآن نیز کلمه قرآن، علاوه بر معنای خاص آن که اشاره به کتاب مورد نظر است، به معنای عام آن، که همان "خواندن" است آمده است. مثل:

قیامه ۱۷ و ۱۸ - ان علينا جمعه و قرآنه . فاذا قرأناه فاتبع قرآنه  
تنظیم و خواندنش بر عهده ماست، پس هرگاه آنرا خواندیم، خواندنش را دنبال کن

همچنین:

اسری ۷۸ - ... و قرآن الفجر ان قرآن الفجر كان مشهوداً  
..... و خواندن (نماز یا قرآن) در طلوع فجر، همانا خواندن در طلوع فجر مشهود است.

#### قلمرو عام و خاص

تفاوت میان کلمات عام و خاص را می‌توان در محاورات روزانه در مسائل مادی زندگی نیز یافت؛ اولین نوشابه ای که در ایران متداول شد، پپسی کولا بود. پپسی که نامی خاص بود، به دلیل تبلیغات گسترده تبدیل به نامی عام شد و تا سالها با وجود آنکه نوشابه های دیگری به بازار آمده بود، هرکس می‌خواست نوشابه

بخرد مثلاً می گفت چهارتا پرسی بده که دو تای آن کوکا و دو تای دیگر کانادا باشد!!  
زیراکس نیز نام کمپانی خاصی بود که ماشین های کپی تولید و توزیع می کرد، هنوز هم که سالیان درازی از  
زمان ساخت این دستگاه گذشته و مدلهای دیگری به بازار آمده است، بسیاری از مردم می گویند: برو یک  
زیراکس از این ورقه بگیر!! همین طور نام های : دیوترم (آبگرمکن)، کلمن (یخدان) و غیره....

تفاوت بین این دو معنا از کلمه "قرآن"، همچون تفاوت کلمات رحمن و رحیم است، که اولی به تعبیر امام  
صادق (ع)، اسم خاصی است با صفت عام، دومی اسم عامی است با صفت خاص. یعنی رحمن فقط اسم  
خداست ولی رحمتی جهان شمول و عمومی را نشان می دهد، ولی رحیم اسمی عمومی است ( خدا و غیر  
خدا) ولی شامل انسانهای خاص (مؤمنین) می شود. قرآن نیز به معنای نخست، همان کتاب معروف است که  
هدایتگر همگان است، ولی به معنای دوم هر نوع خواندنی است که از علائم بتوان به معنای آن پی برد.  
کلمه قرآن به معنای خواندن (هرگونه خواندنی) در برخی از آیات آمده است. از جمله در آیه ۱۵ سوره  
یونس از زبان مشرکین نقل می کند که از پیامبر می خواستند خواندنی دیگری غیر از خواندنی موجود (یعنی  
قرآن) بیاورد:

قال الذین لایرجون لقاءنا انت بقرآن غیر هذا....

به این اعتبار، نه تنها کل این کتاب قرآن نامیده می شود، بلکه اجزاء آن نیز که تماماً خواندنی هستند، قرآن  
مستقلی محسوب می شوند. نگاه کنید به آیه ۶۱ سوره یونس:

ماتکون فی شأن و ما تتلوا منه من قرآن ....

تو در هر کاری باشی و هر خواندنی از آن تلاوت کنی....

## گستره معنای قرآن

ممکن است بگوئید همه مردم که سواد خواندن نداشته و ندارند، در این صورت خواندن وسیله ای همگانی  
نبوده و نیست، چگونه ممکن است ساده ترین راه ارتباط با خدا خواندن باشد؟

درست است، اما معنای قرآن (خواندن)، سواد داشتن و تشخیص الفبای زبانهای متعارف نیست، منظور من  
توانایی خواندن کتاب و روزنامه نیست. قرآن از ریشه "قرأ" است. معنای اصلی این ریشه در زبان عربی

"جمع کردن و به هم پیوستن اجزاء" هر چیزی است. مثل: جمع شدن قطرات آب در حوض، جمع شدن افراد پراکنده بیابانگرد در شهر، جمع شدن قطرات خون در رحم بانوان (در دوران ماهیانه) (۱) و مثالهای دیگر. اگرهم خواندن یک متن را قرائت می نامند، به دلیل تلاش فکری است که در جمع کردن حروف و کلمات، یعنی اجزاء پراکنده یک نوشته و پیوند دادن آنها به صورت جملات معنی دار می کنیم. ما با خواندن اجزاء یک متن و اندیشه در پیوند و پیام آنها، در حقیقت یک "کل نگری" می کنیم و نظام حاکم بر اجزاء و نقش زیرمجموعه ها را درک می کنیم. این نگاهی سیستمیک و سازمان یافته است که مختص انسان می باشد، یعنی فقط انسان است که می خواند و "قرآن" (خواندن) است که این ارتباط (بین اجزاء جهان) را برقرار می سازد.

## خواندن الفبای طبیعت

آیات خدا در طبیعت پیرامون ما، همچون الفبای زبان، پیامی دارند. همچنان که با کنار هم نهادن حروف، کلمات و جملات و عباراتی را شکل می دهیم، که معنا و مفهوم معینی دارند و مقصود خود را به این طریق به دیگران انتقال می دهیم، اجزاء طبیعت نیز، اگر به پیام آن گوش دل فرا داریم، سخنان زیادی با ما دارند که یادآور این بیت معروف است:

ما سمعییم و بصیریم و خوشیم      با شما نامحرمان ما خامشیم (۲)

با چنان نگرشی به جهان هستی، خود را در میان زندگان با شعوری احساس می کنیم که بر کرسی نطق و خطابه نشسته و با زبان ویژه ای که فقط دل معنای آنرا می فهمد، حقایق بسیاری را بیان می کنند:

نطق آب و نطق خاک و نطق گل      هست محسوس حواس اهل دل (۳)

نطق ها نسبت به تو قشر است، لیک      پیش دیگر مغزها فهم است نیک (۴)

باد و خاک و آب و آتش بنده اند      با من و تو مرده، با حق زنده اند (۵)

آب که بزرگترین حلال جهان است، الفبای خاک را، که از هزاران علامت و عنصر تشکیل شده است، در خود حل می کند و گلی بوجود می آورد که خشت و آجر بنای جهان را می سازد. تک تک آجرهای این بنای رفیع با ما سخن ها دارند و هر کدام آیه ای محسوب می شوند. از جماد و گیاه گرفته تا حیوان و انسان در

الوان و انواع مختلف، همگی در کثرت خود وحدتی را با صدای بلند اعلام می کنند. این همان تسبیح وجودی اجزاء عالم و ترنم هماهنگ ارکستر عظیم جهانی است.

تسبیح له السموات السبع و الارض و من فیهن و ان من شیء الا یسبح بحمده ولكن لا تفقهون تسبیحهم... (۶)  
آسمانهای هفتگانه و زمین و هر موجودی که در آنهاست، او را تسبیح می گویند و اصلاً چیزی وجود ندارد، مگر آنکه به حمد او تسبیح می گوید، اما شما تسبیح آنها را درک نمی کنید

گویا مولوی در شرح آیه فوق ابیات زیر را سروده است:

چون شما سوی جمادی می روید	محرم جان جمادان چون شوید
از جمادی عالم جانها روید	غلغل اجزای عالم بشنوید
فاش تسبیح جمادات آیدت	وسوسه تأویل ها بزدایدت
چون ندارد جان تو قندیلها	بهر بینش کرده ای تأویل ها
که غرض تسبیح ظاهر کی بود	دعوی دیدن خیال غی بود
بلکه هر بیننده را دیدار آن	آن دلالت همچو گفتن می بود (۷)

تنها تسبیح توحیدی نیست که به قول مولوی، از "غلغل اجزای عالم" باید شنید، آنها از دنیا و عقبی نیز سخنان بسیاری با ما دارند. نگاه کنید به تعبیرات زیبای مولوی در بشارت بوستان از بهاران بعدی در رستاخیز ابدی:

این درختان اند همچون خاکیان	دستها برکنده اند از خاکدان
سوی خلقان صد اشارت می کنند	آنکه گوش استش عبارت می کند
با زبان سبز و با دست دراز	از ضمیر خاک می گویند راز
در زمستانشان اگر چه داد مرگ	زنده شان کرد از بهار و داد برگ
هر گلی کاندردرون بویا بود	آن گل از اسرار حق گویا بود (۸)

به قول سعدی علیه الرحمه:

برگ درختان سبز در نظر هوشیار	هر ورقش دفتری است معرفت کردگار
------------------------------	--------------------------------

در این بیت زیبا و جاودانی، هشیاری به جای سواد قرار گرفته که با آن می توان هزاران هزار کتاب از بوستان طبیعت را برای شناخت پروردگار خواند.

## وحدت در کثرت

اهمیت این مطلب (دیدن وحدت در کثرت و کثرت در وحدت) را در سوره "رحمن"، که تنها سوره ای است به نام خدا، می بینیم. آنگاه که به عنوان شاخص ترین جلوه رحمانیت خدا و در اولین آیه این سوره، حتی قبل از خلقت انسان! تعلیم قرآن، به هر دو معنای عام و خاص، را مطرح می کند:

### الرحمن، علم القرآن، خلق الانسان، علمه البیان

این قلم تاکنون نشنیده است که مفسر یا مترجمی جمله "علم القرآن" را به غیر از کتاب مورد نظر، یعنی قرآن مسلمانان، معنا کرده باشد. اگر چنین باشد، این سؤالات به ذهن خطور می کند:

۱- قرآن کتاب "خاص" مسلمانان است، در حالیکه این سوره درباره رحمت "عام" خدا به نوع "انسان" است.

۲- قرآن آخرین کتاب است، رحمتی نیست که نسل های قبل از آن بهره گرفته باشند، پس رحمتی خاص است.

۳- قرائت به معنای خواندن الفباء، "خاص" اشخاص با سواد است، نه "عموم" انسانها.

۴- قرائت به معنای کل نگری و جمع کردن و پیوستن اجزاء و دریافت معانی، "خاص" انسان است، نه "عموم" موجودات.  
اما؛ ...

اما نکته قابل تدبر در آیات اولیه سوره "الرحمن"، این است که تعلیم قرآن، مقدم بر خلقت انسان آمده است: الرحمن، علم القرآن، خلق الانسان.

در حالیکه باید ابتدا انسانی خلق شده باشد، تا بعدها تعلیم خواندن (قرآن) بگیرد!

البته ممکن است گفته شود به دلیل اهمیت فوق العاده "تعلیم قرآن"، جایگاه آن مقدم بر خلقت انسان قرار گرفته است و این امر نشانه آشکارتری از رحمت خدا به شمار می رود. یعنی ارزش انسان در آشنایی با قرآن (خواندن) است!

ممکن است عده ای به تقدم و تأخر کلمات اهمیتی ندهند و به سادگی از کنار این نکته قابل تدبر بگذرند،

هر چند چنین بی‌نظمی‌هایی در گفته‌ها و نوشته‌های بشری امری رایج است، اما آیا در کلام خدا که سرشار از نظم است این بی‌نظمی طبیعی است؟!

## قرائت و تکامل

آیا می‌توان مطلب را به گونه دیگری فهمید و تعمیم داد؟ آیا می‌توان گفت منظور از "تعلیم قرآن"، چیز دیگری است، که نه منحصر به انسان است، و نه درباره خواندن یک متن؟! آیا می‌توان گفت که در اثر "تعلیم قرآن"، انسان آفریده شده است؟! ممکن است از این سخن بسیار تعجب کنید، اما اگر در معنای ریشه‌ای کلمه قرآن، که همان "جمع شدن و به هم پیوستن اجزاء هر پدیده و معنای خاص پیدا کردن" است توجه کنید، مگر غیر از این است که حیات در کره زمین از یک نقطه آغاز شد و اجزاء ساده تک سلولی به تدریج در یک سیر تکاملی به هم پیوستند و انواع پیچیده‌تر موجودات را که، هر کدام "کلمه‌ای" در جهان هستی محسوب می‌شوند، پدید آوردند (۹) تا سرانجام حلقه‌نهایی آن به انسان رسید؟! پس: الرحمن، علم القرآن، خلق الانسان

ممکن است بگوئید در اینجا مسئله تعلیم مطرح شده است و تکامل امری طبیعی است! پاسخ این است که تعلیم و هدایت خدا منحصر به انسان نیست، او هر آنچه آفریده، هدایت (غریزی، فطری و ذاتی) کرده است (۱۰). در اثر این هدایت، که در ذات هر موجودی نهفته است، ذرات جهان به قرائت، یعنی جمع شدن و ترکیب و توسعه و تولید انواع موجودات مستقل پرداختند و چرخه حیات را تا به خلقت انسان گرداندند. با مقدمه فوق، به نظر می‌رسد اولین آیه سوره الرحمن، هم قرآن کتاب مسلمانان را مورد نظر دارد، هم مفهوم خواندن، و هم مفهوم تکامل موجودات زنده روی زمین را (و الله اعلم)

## بی‌سواد، ولی خواناترین!

شاهد دیگر برای فهم معنای درست قرائت، خطاب "اقرأ" (بخوان) به پیامبر امی و درس‌نخوانده و خط‌ننوشته بود.

پیامبر در آستانه چهل سالگی در پرتو صاعقه ای که بر قلبش اصابت کرده بود، بر دنیای تازه ای چشم می گشود و گوش دلش آهنگ دلنوازی را استماع می کرد؛ احساس کرد کسی او را به خواندن فرا می خواند،

## اقراً (بخوان)

سکوت می کند، نمی داند چه چیز را باید بخواند! نه او خواندن می داند، و نه خالقش خطی برای خواندن به او نمایانده است! پس چگونه و چه چیز را باید بخواند؟! محمد حیران و سرگردان است. بار دیگر تکرار می شود:

اقراً (بخوان)،

و باز هم محمد در اندیشه آن که چه چیز را باید بخواند؟! سرانجام طنین وحی تردید و تحیر او را برطرف می سازد:

"اقراً باسم ربك الذی خلق"  
(بخوان به نام پروردگارت که آفرید!)

آیا با توسل به اسم "رب" باید متنی را می خواند، یا آنچه باید خوانده می شد، همان "اسم رب" بود؟

ما امروز از واژه "اسم"، لفظ را می فهمیم، و اسماء را علائم و الفاظی قراردادی و دلخواه می شناسیم. اما "محمد" که عربی زبان مادری اش بود، می دانست که اسماء همان صفات و حقیقت واقعی و طبیعت هر چیزی است. پس می باید اسم "رب" یعنی آثار اسم ربوبیت را می خواند.

مشرکین معاصر پیامبر به "الله" اعتقاد داشتند، اما "ربوبیت" را منکر بودند. آنها الله را "رب الارباب" می دانستند، که اداره عالم انسانها را به فرشتگان و نمایندگان آنها، یعنی بت ها و متولیان بتکده و ارباب های دنیایی سپرده و خود به عالم ملکوت پرداخته است!! اینک محمد باید با نام "رب" و نقش ربوبیت در عالم انسانها آشنا شود و اسم رب را نه به لفظ، که با آثارش در هستی بخواند.

ما عادت کرده ایم با علائم قراردادی، که خود ابداع کرده ایم و آنرا "زبان" می نامیم، منظور خود را به

دیگران منتقل نمائیم. فارسی، عربی، انگلیسی، فرانسه، و غیره....

کسی را با سواد می شماریم که این علائم را بخواند و بتواند بنویسد.

آیا خداوندی که استعداد اختراع علائم را در نهاد آدمی قرار داده است، خود ناتوان است که با علائم دیگری دل پیامبر خود را دانا سازد؟

آیا فقط کسانی که سواد دارند حقایق هستی را می خوانند؟ یا خواندن را هزاران هنر است؟

"اسم رب" یعنی سیادت و سازماندهی او که همه عالم را زیر چتر خود گرفته است.

پیامبر کدامین جلوه ربوبیت را باید می خواند؟

## اقراً باسم ربك الذی خلق!

آفرینش را بخوان، هستی را با همه ابعادش؛ از ذره تا کهکشان، از دره تا دریا، از اوج آسمان تا اعماق زمین بخوان.

آفرینش در آسمانها و زمین خلاصه نمی شود، کمال آن، یعنی آنرا که به سر پنجه مبارک "احسن الخالقین" به شکل انسانی برومند از خون بسته ای پدید آمده است، بخوان.

اقراً باسم ربك الذی خلق، خلق الانسان من علق. . اقرأ وربك الاكرم  
بخوان که پروردگارت کریم ترین است

محمد در آفرینش الفبای توحید با زبان اهل دل، تا این لحظه نام "رب"، یعنی آثار تدبیر و تقدیر و سازماندهی او را در آفرینش جهان هستی و نوع انسان از نطفه ای ناچیز خوانده است. در این مرحله باید علاوه بر خلقت، کرامت "رب" را نیز بخواند و بفهمد:

## اقراً و ربك الاكرم

چگونه و از کدامین نشانه و اثر می توان کرامت رب و کریمانه بودن نظام مدیریت او را شناخت؟

اقراً و ربك الاكرم الذی علم بالقلم عام الانسان ما لا يعلم.

رب و رئیس و روزی رسان تو کریم است. چرا که کاربرد قلم را کرامت کرد و به انسان، از این طریق، آنچه را نمی دانست آموخت.



شگفتا، در جامعه مطلقا جاهل و بیسوادی که نام خود را هم نمی نوشتند، و به پیامبر امی و درس نخوانده و خط ننوشته ای که در تمامی عمرش هرگز استادی نداشته است، سخن از قلم و تعلیم دانش گفته می شود. همان قلمی که بعدها به مرکب و متن نوشته شده اش نیز سوگند عظمت خورده می شود:

## " ن و القلم و ما یسظرون "

به این ترتیب در نخستین میقات وحی، محمد هم نام " رب " یعنی آثار و علائم اداره کنندگی کسی را که یک ماه در غار حراء با او خلوت کرده بود، در آفرینش جهان هستی و نوع انسان خواند، و هم آثار کرامت او را که قلم را نردبان کمال انسان ساخته است.

نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت      به غمزه مسئله آموز صد مدرس شد

کسانی که خواندن و سواد دار شدن را تنها از طریق آموزش زبانهای متعارف می شناسند، همچنان بر این باورند که گویا در آن شب قدر، خداوند نوشته ای را به محمد نشان داده و از او به دفعات خواسته است که آنرا بخواند و او تکرار می کرده خواندن نمی داند: " ما انا بقاری " و سرانجام معجزه ای واقع شده و او آن متن را خوانده است!

آنها که خواندن را در خط نوشته ها خلاصه دیده اند، چرا نشانه ای از آن متن سراغ نمی دهند و چرا هیچ روایتی از آن گزارش نشده است؟

اگر محمد خوانای خطوط ظاهری شده بود، چگونه مادام العمر بی سواد باقی ماند، تا جائیکه حتی در اصلاح متن صلحنامه " حدیبیه " نیز نام خود را هم نتوانست بخواند؟

خداوند در قرآن وعده کرده بود: " ما بزودی تو را خوانا می کنیم تا فراموش نکنی " (سنقرئک فلاتنسی). اما هیچکس گواهی نداده است که پیامبر نوشته ای را خوانده باشد. پس وعده الهی چگونه تحقق یافت و او خوانای چه حقایقی شد؟

از تقابل کلمات قرائت و " نسیان " در آیه فوق، می فهمیم که مفهوم قرائت مخالف نسیان است. اگر معنای نسیان، فراموشی است، قرائت، جمع کردن و پیوستن اجزاء در حال فراموشی و پراکندگی است.

آیات سوره نجم که در سالیان بعد نازل شد، به وضوح نشان داد که محمد در آن شب نورانی چه چیز را و چگونه خوانده است:

ما کذب الفؤاد ما رأى، افتمارونه علی ما یری، و لقد راه نزله اخری.... ما زاغ البصر و ما طغی، لقد رای من آیات ربه الکبری

"دل او آنچه دید، خطا ندید (صداقت و واقعیت داشت)، آیا با او درباره آنچه می بیند جدال می کنید؟ بار دیگر هم آنرا دید.... چشم (دل پیامبر) منحرف نشد و (از حد طبیعی) تجاوز نکرد. به یقین برخی از نشانه های بزرگ پروردگارش را دید."

به این ترتیب می فهمیم که قرائت اسم رب (اقراً باسم ربك الذی خلق)، که در غار "حراء" بر پیامبر فرمان داده شد، "رؤیت" آثار ربوبیت در صحنه هستی است. آنهم با چشم دل و بصیرتی که محفوظ از لغزش و طغیان است.

ما نیز اگر علم یقین داشته باشیم با چشم یقین جهنم اعمال خود را می بینیم:

کلا لو تعلمون علم الیقین، لترون الجحیم، ثم لترونها عین الیقین (سوره تکاثر)

---

(۱) بقره ۲۲۸ - و المطلقات یتربصن بانفسهن ثلاثه قروء

(۲) مثنوی مولوی دفتر سوم بیت ۱۰۲۲

(۳) همان دفتر اول ۳۲۹۷

(۴) همان دفتر ۵، بیت ۲۰

(۵) همان، دفتر اول، بیت ۸۴۵

(۶) سوره اسراء آیه ۴۵

(۷) مثنوی مولوی دفتر سوم ابیات ۱۰۲۳ تا ۱۰۲۹

(۸) همان دفتر اول ابیات ۲۰۲۷ به بعد

(۹) سوره کهف، آیه ۱۰۹

(۱۰) سوره اعلی، آیه ۲